

بررسی آثار استکبار در سرنوشت فردی انسان از نگاه قرآن و روایات

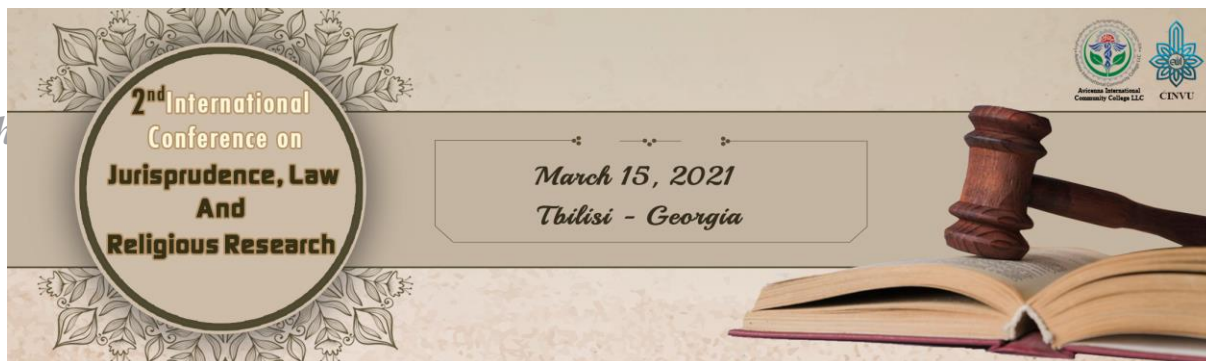
سید سعید میرصانع^۱

۱- طلبه سطح سه حوزه، رشته تفسیر و علوم قرآن

چکیده

می دانیم که کبر، حالتی روحی است که طی آن، فرد خود را نسبت به دیگران برتر می‌پندارد. در واقع، هنگامی که کبر، در وجود آدمی رخنه می‌کند، آنگاه تکبر و آثار آن در انسان آشکار می‌گردد. در عبارات قرآنی، واژه‌های کبر، تکبر و استکبار معنایی نزدیک و مشابه به هم دارند. صاحب کبر، شناخت‌ها، باورها و اعتقادات خود را برتر از هرگونه شناخت و باور دیگری می‌پندارد و اینگونه، از ورود به مسیر تفکر و در پی حق بودن، محروم می‌ماند. استکبار، در آیات و روایات، به عنوان رذیلتی اخلاقی شناسایی شده است و منجر به عدم ایمان به آیات الهی می‌شود. در واقع، شیطان در ابتدا مقرب درگاه الهی بود و به دلیل استکبار، مطرود و ملعون گردید. انسان‌ها نیز در صورتی که با این رذیلت اخلاقی همراه شوند، به عاقبت شیطان رجیم گرفتار خواهند شد. ما در این پژوهش، با تکیه بر مطالعات کیفی و کتابخانه‌ای و با شیوه فیش برداری و چک لیست، با توجه به اهمیت استکبار در سرنوشت فردی انسان، به دنبال این هدف هستیم که از نگاه قرآن و روایات، مسئله استکبار و آثار آن را در سرنوشت فردی انسان، مورد ارزیابی و تحلیل قرار دهیم.

واژگان کلیدی: بررسی، استکبار، آثار، سرنوشت فردی، قرآن، روایات



مقدمه

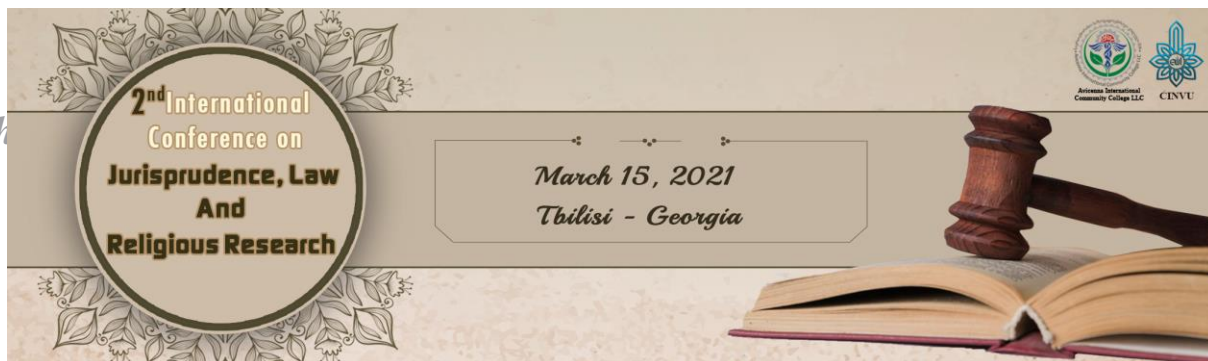
استکبار، نافرمانی و سرکشی حاصل از کبر است، و آن در مقابل استسلام است که انقیاد صوری از روی تسلیم باطنی است. پس، نه هر انقیادی استسلام است و نه هر نافرمانی و سرکشی استکبار است. چون فطرت انسانی قبول حق کند، استسلام برای او حاصل شود. و چون فطرت محتجب شود و خودبین و خودخواه شود و در تحت تاثیر عوامل طبیعت واقع شود، از حق و حقیقت گریزان شود، و صلابت و قساوت در آن پیدا شود، و در نتیجه استکبار کند و از حق سرکشی نماید. پس معلوم شد که «استسلام» از جنود عقل و رحمان است، و لازمه فطرت مخموره است؛ و «استکبار» از جنود جهل و شیطان و از لوازم فطرت محجوبه است (حاجی زاده، ۱۳۸۷: د. ۳۱).

استکبار از ریشه «کبر» و به معنای برتری خواهی (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱۰: ص ۱۸)، امتناع از پذیرش حق از روی عناد و تکبر (ابن منظور، ج ۵: ص ۱۲۵) و خود بزرگ بینی دروغین (طریحی، ۱۳۷۵ ش: ۷۱۹) است. استکبار طبق معنای اخیر متعددی است و به مفعول نیاز دارد؛ اما در اغلب موارد مفعولی برای آن ذکر نمی‌شود؛ در این موارد، معمولاً مفعول، همان فاعل است؛ یعنی شخصی خود را بزرگ می‌شمارد و از این رو گردن‌کشی و سرپیچی می‌کند (یزدی، ۱۳۹۳: ص ۷۹). این واژه با مشتقات آن ۴۸ بار در قرآن کریم آمده که ۴ مورد آن به استکبار ابلیس و بقیه به استکبار انسان اشاره دارد. استکبار به معنای طلب بزرگی است و لازمه طلب کردن، نداشتن است و خداوند از آن که طلب بزرگی کند، منزّه است؛ خداوند سبحان به حق، کبریا و تکبر دارد نه آن که کبریا نداشته باشد و طالب آن باشد به همین دلیل لفظ مستکبر درباره خداوند استعمال نمی‌شود ولی متکبر یکی از صفات خدا است. استکبار انسان به این دلیل است که خود را بزرگ شمرده و در موضعی قرار می‌دهد که لایق آن نیست و از همین رو، جزء رذایل اخلاقی شمرده می‌شود. (همدانی، ۱۳۷۴: ص ۳۸۷).

استکبار در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام رذیلتی اخلاقی برشمرده شده است. شیطان که نخست مقرب درگاه الهی بود، به سبب همین رذیلت مطرود و ملعون گردید. در این پژوهش سعی شده با استناد به آیات قرآن و روایات موجود، استکبار و آثار آن در سرنوشت انسان ارزیابی گردد.

روش تحقیق

این پژوهش، یک پژوهش کیفی و کتابخانه‌ای می‌باشد که در آن از روش نقلی و حیاتی استفاده شده است. شیوه گردآوری اطلاعات و داده‌ها در این پژوهش، به صورت فیش برداری و چک لیست می‌باشد که از نرم افزارهای علمی و اسناد نوشتاری مانند کتب، مقالات و سایر منابع موجود برای اخذ اطلاعات استفاده شده است. همچنین، روش داده پردازی در این پژوهش، به صورت توصیفی و تحلیلی می‌باشد.



مبانی نظری

وقتی صفت استکبار در درون جان آدمی ایجاد شد و ملکه وجودش گردید، به دو نوع ظهور و بروز پیدا می‌کند، یک نوع آن باطنی و خُلقی است که در نفس انسان ریشه می‌دواند و بینش انسان را شکل می‌دهد، این فرد دیگر حقیقت را نمی‌پذیرد و کسی که حقیقت را نمی‌پذیرد استکبار باطنی و اخلاقی دارد (عفتی، ۱۳۸۹: ۵۷). قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ - آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید، و گفت: «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست (مدثر / ۲۴ و ۲۳)».

نوع دوم استکبار فرد، استکبار در خارج از خودش است، کسی که روحاً استکبار می‌ورزد در خارج نیز استکبار می‌کند و مردم را به استضعاف می‌کشاند (مطهری، ۱۳۸۳: ص ۹۱۱). در حقیقت نوع دوم استکبار در کردار و رفتار مستکبر ظاهر می‌شود و منش مستکبر را شکل می‌دهد (خدایو جم - غزالی، ۱۳۹۰: ص ۵۰۰ - خاتمی، ۱۳۵۴: ۶۳). کسی که تمام ظاهر و باطنش را صفت استکبار پر کند، او خود و خدایش را فراموش می‌کند، قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - کسانی هستند که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ آنان همان فاسقان هستند (حشر / ۱۹)».

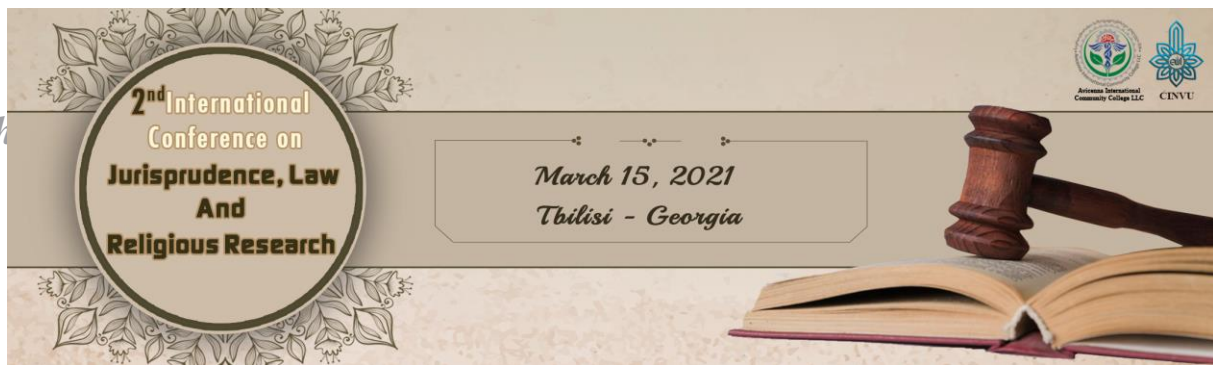
امام خمینی می‌فرماید: افراد مستکبر از شنیدن آیات الهی دوری می‌کنند لذا استکبارشان روز افزون می‌شود. (خمینی، ۱۳۲۱: ص ۲۰۱) و به خصلت‌های منفی کشیده می‌شود تا جایی که دست به جنایت علیه دیگران می‌زنند. بفرموده قرآن اینها با وجود داشتن چشم، گوش و قلب، نمی‌بینند، نمی‌شنوند و نمی‌فهمند و از حیوان پست تر می‌شوند: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ - آنهايي که قلب دارند اما با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوشهائی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند حیوان هستند بلکه گمراه ترند. آنها همان غافل مانند گانند (اعراف / ۱۷۹)».

امام خمینی می‌فرمود: آنها که بر استکبارشان عناد دارند شقی هستند و آنها که علاوه بر عناد برای ابطال حق دلیل می‌آورند و اشکال تأسیس می‌کنند کل شقاوت هستند که در مقابل سعادت عقلی است. (تقریرات فلسفه، ج ۳، ص ۴۷۸ و ۴۸۱) انبیاء علیهم السلام آمدند تا با استکبار درون و آثار و لوازمش، یعنی استکبار حقیقی بیرون مبارزه کنند تا انسان را از شقاوت به سعادت هر دو جهان برسانند و این همان جهاد اکبر است. (عفتی، ۱۳۸۹: ۵۸).

یافته ها

(الف) آثار استکبار در سرنوشت معرفتی انسان

کمال خواهی، یک گرایش اصیل و مستقل و البته فطری و ذاتی است که همه افراد انسان واجد استعداد و قوه آن می‌باشند و انسانیت و کمال او به میزان فعلیت بخشیدن این استعداد می‌باشد. انسان در بدو آفرینش از نظر جسمی (مانند



دیگر موجودات) فعلیت خاص خود را دارد؛ چشم دارد؛ گوش دارد؛ زبان دارد...؛ اما از نظر شخصیتی و انسانیت در بدو توکد هیچ گونه فعلیتی ندارد و تنها استعداد و توانمندی و دارای ظرفیت‌های عظیمی است که این استعدادها و ظرفیت‌ها جز با حرکت ارادی و آگاهانه و همراه با مشقت و جهاد خود انسان اشباع نگردیده و به فعلیت نمی‌رسد (حاجی صادقی، ۱۳۸۳: ۶).

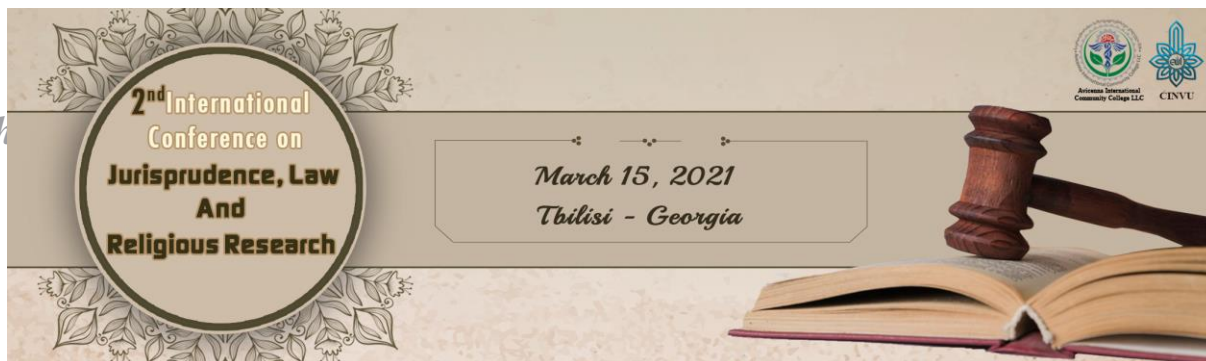
شما سراغ هر موجودی بروید می‌بینید، خودش برای خودش به عنوان یک صفت انفکاک‌پذیر نیست...؛ اما این انسان است که ممکن است یک انسانی باشد منهای انسانیت برای این که آن چیزهایی که ما آنها را انسانیت انسان می‌دانیم، آن چیزهایی که به انسان شخصیت می‌دهد (نه آن چیزهایی که ملاک شخص انسان است) این‌ها اولاً یک سلسله چیزهایی که با ساختمان مادی انسان درست نمی‌شود چون غیر مادی است و ثانیاً آن چیزهایی که ملاک انسانیت انسان است و به انسان شخصیت می‌دهد، فضیلت می‌دهد و ملاک فضیلت انسانی انسان است به دست طبیعت ساخته نمی‌شود به دست هیچ کس ساخته نمی‌شود فقط و فقط به دست خود انسان ساخته می‌شود... (مطهری، ۱۳۶۷: ۷۱ و ۷۲).

عقل به صورت اساسی‌ترین ابزار معرفت و یگانه عامل شناخت اصول و مبانی اولیه دین، نقش محوری و انحصاری دارد و به صورت رسول باطنی و فصل ممیز انسان مورد توجه و اهتمام فوق‌العاده اسلام بوده است؛ اما انسان و انسانیت منحصر و محدود و خلاصه شده در عقل نیست. عقل، رکن ایمان است؛ اما تمام ایمان نیست؛ زیرا در ایمان؛ گرایش و تسلیم و تعلق و به دنبال آن عشق هم دخالت و نقش دارند. عقل و علم و معرفت یک بال است و برای رشد و تعالی به رکن و بال دیگری هم نیاز دارد که از سنخ گرایش و وابستگی است. (برای توضیح بیش‌تر، رجوع کنید به بیان زیبایی شهید مطهری در نسبت و رابطه علم و ایمان ارائه کرده است) (حاجی صادقی، ۱۳۸۳: ۸).

انسان با عقل خود انتخاب می‌کند و با توجه به آیه سوم سوره انسان، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا - ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس (سوره انسان: آیه ۳)»، خداوند انسان را در انتخاب مسیر زندگی خود مختار گذاشته و انسان می‌تواند به صورت آزادانه، سرنوشت خویش را با انتخاب‌های خود، تعیین کند. هر انسان اگر راه راستی و درستی و حق و حقیقت را برگزیند و ایمان و تقوای الهی داشته باشد و متواضع و فروتن باشد و در اعمال خویش خدا را ناظر بر خود قرار دهد، آنگاه سرنوشتی زیبا و بهشتی خواهد داشت؛ اما اگر برخلاف این عمل کند، و دچار تکبر و غرور و استکبار گردد، آنگاه ایمانش رنگ باخته و اعمالش ننگین خواهد شد و در این صورت سرنوشت شومی را در انتظار خواهد داشت؛ سرنوشتی که در آن پشیمانی فایده‌ای نخواهد داشت و بازگشتی وجود ندارد.

«عبودیت» یعنی اینکه یک موجود با شعور ملک دیگری باشد. هم از این رو، خداوند، که مالک همه چیز است، همه انسان‌ها و فرشتگان و سایر موجودات با شعور عبد اویند و کسی که این عبودیت را برنتابد، استکبار ورزیده است (مظاهری سیف، ۱۳۸۵: ش ۱۰۹).

کسانی به عالم «عندیّت» راه پیدا می‌کنند که تمام هستی خود را ملک خدا دانسته، استقلال استکبار را از پندار و رفتار



خود بزادیند: (وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ) (انبیاء: ۱۹); و کسانی که نزد اویند از بندگی او استکبار نورزیده و پندار زده و فریفته نیستند.

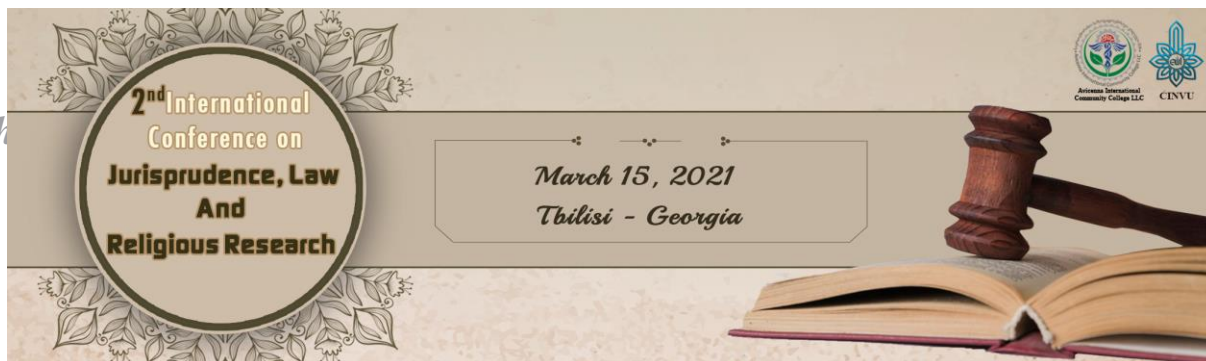
در حقیقت، پایداری و پاس داری و راستی بر پیمان فطری است که اهل ایمان را به حیات طیبه و جایگاه صدق می‌رساند. در مقابل، پندارزدگی و فریفتگی اهل دنیا با دروغ و خیانت به میثاق ملکوتی و زیر پا گذاشتن فطرت آغاز می‌شود (مظاهری سیف، ۱۳۸۵: ش ۱۰۹).

قرآن کریم درباره افرادی که بدون هرگونه برهان به مجادله در آیات خدا می‌پردازند چنین می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ» (غافر: ۵۶); کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط کبر است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید. اینکه آیه مذکور سبب ستیزه‌جویی این‌گونه افراد را منحصر در کبر می‌داند، بدین معناست که دلیل مجادله آنان طلب حق و یا شک در آیات و به دنبال آن، تلاش برای نیل به حق نمی‌باشد، بلکه دلیل منحصر به فرد این ستیزه‌جویی کبری است که در درون آنان لانه کرده است (همدانی، ۱۳۷۴: ۳۴۱-۳۴۲).

قرآن در جای دیگر، استکبار را موجب ایمان نیاوردن به آیات الهی دانسته، چنین می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا...» (جاثیه: ۷ و ۸); وای بر هر دروغگوی گنهکار که پیوسته آیات خدا را می‌شنود که بر او تلاوت می‌شود، اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد، گویی اصلاً آن را هیچ نشنیده است. «ثم يصرُّ مستكبراً» بدین معناست که بر کفر خود با قوت و شدت می‌ایستد و به علت همان برتری طلبی روحی که در درونش رسوخ کرده است از ایمان به آیات الهی استکبار می‌ورزد (فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۹: ۶۷۲). تردیدی نیست که توجه اندیشمندان به آیات الهی در گرو استماع دقیق آنهاست و این نخستین مرحله اصولی برای گام گذاشتن در مسیر تفکر صحیح درباره خدا و سپس شناخت حق به شمار می‌آید، در حالی که کبر مانع اساسی انسان برای ورود به همین مرحله می‌باشد. قرآن در آیات دیگری (چون مدثر / ۲۳ و ۲۴ - اعراف / ۱۴۶ - نحل / ۱۳ و ۱۴ - نوح: ۷) نیز، بر این حقیقت تصریح نموده است.

براساس آیات مزبور، کبر موجب می‌شود که صاحب آن خود را در محدوده تنگ و تاریک دانسته‌های خود که آنها را صحیح می‌پندارد محصور نماید و از ورود به عرصه مواد و مقدمات دیگر که درنگ در آنها نیل به حقایق را هموار می‌سازد محروم بماند. بی‌گمان، چنین محرومیتی سیر تفکر صحیح را به انحراف کشانده و انسان متکبر را از نیل به حقیقت باز می‌دارد (کلانتری، ۱۳۹۰: ۳۵).

خداوند در آیه هجدهم سوره لقمان در مورد سرنوشت معرفتی انسان می‌فرماید: «وَأَلَّا تَصْعَرَ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِي فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ - و روی خود را از مردم (به) تکبر بر مگردان، و در زمین مغرورانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد. (لقمان / ۱۸)».



لا تصعر: صعر: میل به طرف راست یا چپ «صعر وجهه: مال الی احد الشقین» راغب میل کردن گفته است تصعیر آنست که از روی تکبر کردن خویش را بگرداند و بروی شخص نگاه نکند آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

خدک: خد: رخسار و چهره راغب گوید: دو خدا انسان همانست که از طرف راست و چپ، بینی او را احاطه کرده است، مرح: مرح شدید که عبارت اخرای تکبر است «مرح الرجل مرحا: اشد فرحه ... و تبخر و اختال».

مختال: خیل (بر وزن علم): گمان. خیلاء: تکبر که از روی خیال و گمان است. مختال: متکبر، آن اسم فاعل است. فخور: افتخار کننده: ناز فروش کسی که دارایی و کمال خویش را به رخ مردم می کشد (قرشی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۲۴۷).

به این نکات دقت کنید: «تصعیر»، نوعی بیماری است که شتر به آن گرفتار می شود و گردنش کج می شود. لقمان به فرزندش می گوید: تو بر اساس تکبر مثل شتر بیمار، گردنت را با مردم کج نکن.

«مرح»، به معنای شادی زیاد است که در اثر مال و مقام به دست می آید.

«مختال» به کسی گویند که بر اساس خیال و توهم خود را برتر می داند، و «فخور» به معنای فخر فروش است. تکبر، هم توهین به مردم است، هم زمینه ساز رشد کدورت های جدید و هم تحریک کننده ی کینه های درونی قدیم.

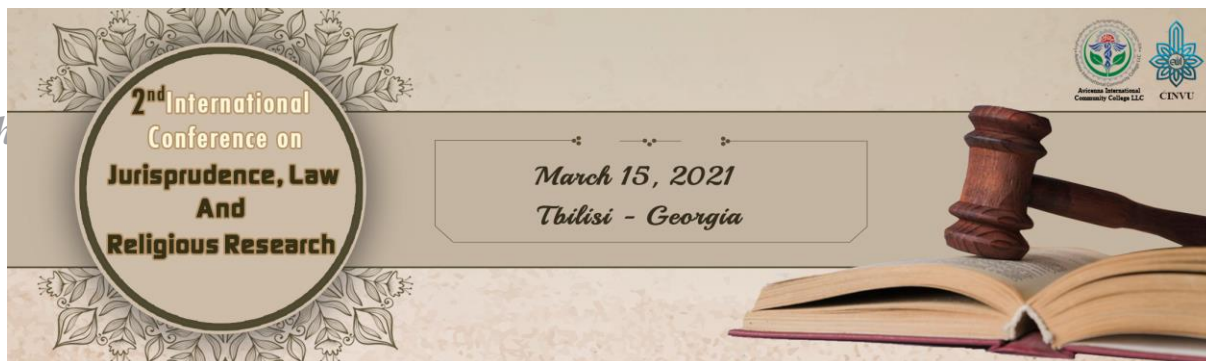
در حدیث می خوانیم: هر کس با تکبر در زمین راه رود، زمین و هر موجودی که زیر و روی آن است، او را لعنت می کنند. (هویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۷: ۲۶۷)

از این آیه، پیام های زیر به ذهن می رسد:

- ۱- با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشرویی رفتار کنیم. «لا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»
- ۲- تکبر ممنوع است، حتی در راه رفتن. «لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»
- ۳- از عامل خشنودی خداوند برای تشویق و از ناخشنودی او برای ترک زشتی ها و گناهان استفاده کنیم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ»
- ۴- به موهومات، خیالات و بلندپروازی ها خود را گرفتار نسازیم. «مُخْتَالٍ»
- ۵- بر مردم فخر فروشی نکنیم. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

تواضع و روی خود را از مردم (به تکبر) بر مگردان، و در زمین مغرورانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

افراد متکبر و مغرور، بر خلاف افراد متواضع و با ایمان، سرنوشت شومی را در انتظار خواهد داشت. در حقیقت، تکبر و غرور و استکبار سبب می شود که انسان مستکبر، شناخت ها و باورهای خود را برتر از هر گونه شناخت و باور دیگری بداند و این گونه مسیر حق و حقیقت را از یاد ببرد؛ در نتیجه، فرد مستکبر، گمراه شده و سرنوشت و فرجام او، به تباهی می گراید.



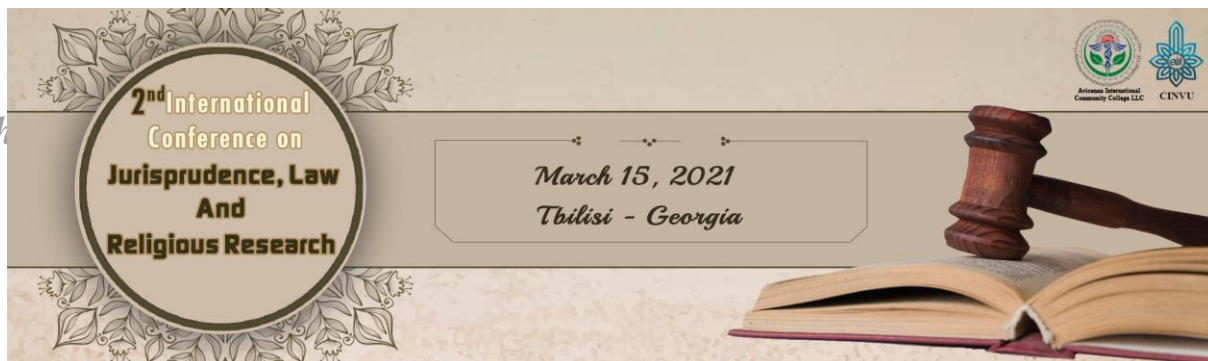
(ب) آثار استکبار در سرنوشت بینشی انسان

براساس آیات قرآن کریم و نیز براساس دریافت عقلانی و ادراک ، بشر در درون خود هم گرایش به خیر دارد و هم گرایش به شر، بدین معنا که هر شخص در درون خود این احساس را دارد که خواهان انجام اعمال نیکو و متصف شدن به اوصاف پسندیده می باشد و از دیگر سو گاهی تمایل به رذایل و زشتی را می یابد و تمایل دارد که گاهی اوقات به برخی از اعمال ناشایست اقدام کند (مقیم، ۱۳۹۳: ۱۳). می دانیم که نفس آدمی دارای چهار قوه متمایز «شهویه» یا «بهمیه» ، «غضبیه» یا «سبعیه» ، و «ناطقه» یا «ملکیه» ، و «وهمیه» یا «شیطانیه» است. که؛ وظیفه قوه ناطقه، ادراک حقایق امور، تمایز بین امور خوب و بد، فرمان به افعال خوب و نهی از امور بد می باشد. قوه غضبیه سبب صدور افعالی مانند افعال درندگان چون خشم می شود و این قوه در صدد آن است که فرمان عقل را اطاعت ننماید؛ از قوه شهویه، افعالی چون افعال بهایم مانند شکم پرستی سر می زند و هر چه عقل گوید شهوت هوای مخالف آن کند. و قوه وهمیه از طریق راه های شیطانی اهدافش را دنبال می کند و شغل آن مکر، خدعه، خیانت و فتنه است. (مقیم، ۱۳۹۳: ۱۳). اگر انسان در این عالم در طریق انسانیت سیر کرده و سه قوه را تعدیل و تابع عقل نماید و نیز سیر باطن و ظاهر تحت میزان شریعت الهی باشد در عالم دیگر، صورت وی صورتی انسانی خواهد بود و الا اگر عقل وی تابع سه قوه دیگر باشد، هر یک از آن سه قوه که غلبه کند، صورت باطن ملکوتی نیز تابعی از آن خواهد بود. (خمینی، ۱۳۷۱: ۲۸۳-۲۸۴).

روشن است که سیاست گذاری برای مملکت دل از سیاست گذاری برای یک شهر و کشور مهم تر است. در صورتی که انسان نتواند برنامه و سیاست مناسبی در قبال غرایز و تمایلات خویش اتخاذ کند، خواسته یا ناخواسته در مرحله سقوط قرار می گیرد و ممکن است همانند برخی حکام جور، کشور یا حتی جهان را دچار تشنج سازد. در این میان، سیاستی که از دین نشأت می گیرد، می تواند مانعی بر افراط و تفریط و سقوط و تباهی باشد. غرایز در وجود انسان طبیعی و غیر قابل انکار بوده، هدایت و ارضای صحیح آن، زمینه ساز اصلاح فرد و جامعه و انحراف از آن، سرچشمه بسیاری از مفسدات فردی و اجتماعی خواهد بود. بر این اساس، دین مبین اسلام با ترسیم برنامه ای کامل و دقیق، انسان را برای پیمودن مسیر تکامل و جلوگیری از سقوط یاری کرده و با ارائه راهکارهایی مناسب مانند سرکوب غریزه ممنوعه، تعادل غرایز و کنترل آن، ضمن پاسخگویی به تمامی غرایز بشر، از افراط و تفریط در آن جلوگیری به عمل آورده است (فجری، ۱۳۸۶: ش ۹۰).

آیه پنجم سوره منافقون در مورد افرادی است که از روی تکبر و استکبار، روی خود را از پیامبر بر می گردانند و در آیه ششم منافقون، این افراد اسق خوانده می شوند و سرنوشت شومی در انتظار فاسقان است و این افراد، هرگز مورد رحمت و بخشایش خداوند قرار نمی گیرند و هدایت نمی شوند. در این آیات آمده است:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ - هنگامی که به آنان گفته شود: «بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند»، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می دهند؛ و آنها



را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند (منافقون / ۵)».

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند (منافقون / ۶)».

از این آیه قرآنی نکاتی حاصل می شود که:

بالاترین بدبختی آن است که انسان هم خودش را (لَوْأَوْ رُؤْسَهُمْ) و هم دیگران را محروم نماید (يَصُدُّونَ)؛ به خصوص اگر این کارها آگاهانه باشد (وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (قرآنی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ص ۵۷).

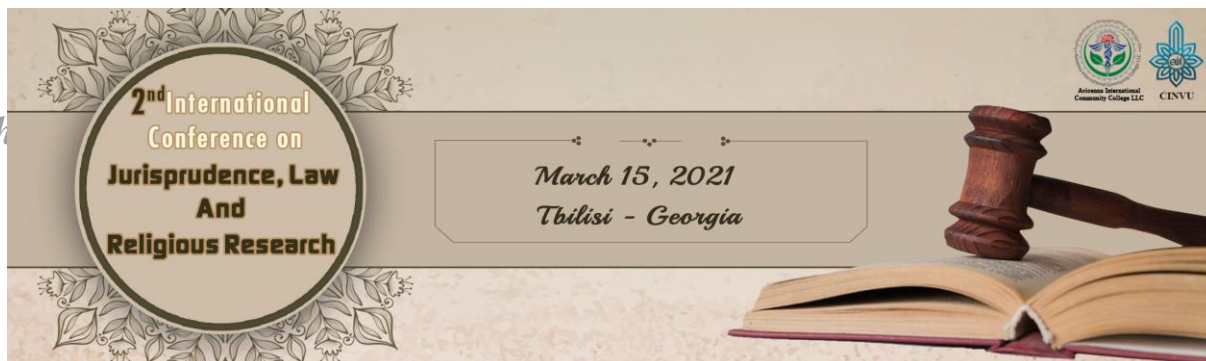
مشابه آیه ششم سوره منافقون را در آیه ۸۰ سوره توبه نیز می خوانیم؛ بدین صورت که: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ - چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند (توبه / ۸۰)».

پیام هایی که از این آیات قرآنی در تفسیر نور برداشت شده، بدین صورت است که:

به سراغ افراد منحرف رویم و از آنان برای توبه و تجدید حیثیت دعوت کنیم (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ) اجابت دعوت اولیای الهی، مایه علو و رشد است (تَعَالَوْا) و دعای آنها در مورد بخشش گنهکاران، مستجاب می گردد (يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ). به همین دلیل، توسل به پیامبر خدا جایز است (تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ). همچنین، با توجه به عبارت قرآنی «لَوْأَوْ رُؤْسَهُمْ ... وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» سر باز زدن از پیشنهاد مفید، نشانه تکبر است؛ و کسی که دعوت حق را نمی پذیرد، حتی دعای پیامبر نیز در حق او کارساز نخواهد بود (تَعَالَوْا ... لَوْأَوْ رُؤْسَهُمْ ... سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ ...). به همین دلیل، می توان گفت که تکبر و استکبار، انسان را از رحمت بی پایان الهی محروم می سازد (هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ... لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ). همچنین، با توجه به عبارت «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»، می توان فهمید که هدایت و ضلالت به دست خداوند است، اما او کسی را که به دنبال فسق و گناه باشد، از هدایت محروم می کند (قرآنی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ص ۵۸).

در حدیثی از رسول خدا (ص) می خوانیم: «ایاکم و الکبر فان ابلیس حمله الکبر علی ان لایسجد لآدم؛ از تکبر پرهیزید که ابلیس به خاطر تکبر از سجده کردن بر آدم خودداری کرد (و برای همواره مطرود در گاه الهی شد) (کنز العمال، حدیث ۷۷۳)».

در خطبه قاصعه که بخش عظیمی از آن در باره «تکبر ابلیس» و پیامدهای آن می باشد می خوانیم: «فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ احبط عمله الطویل و جهده الجهد... عن کبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصيته؛ عبرت بگیرید از کاری که خدا با ابلیس کرد؛ زیرا اعمال طولانی و کوششهای فراوان او را (در مسیر عبادت و بندگی



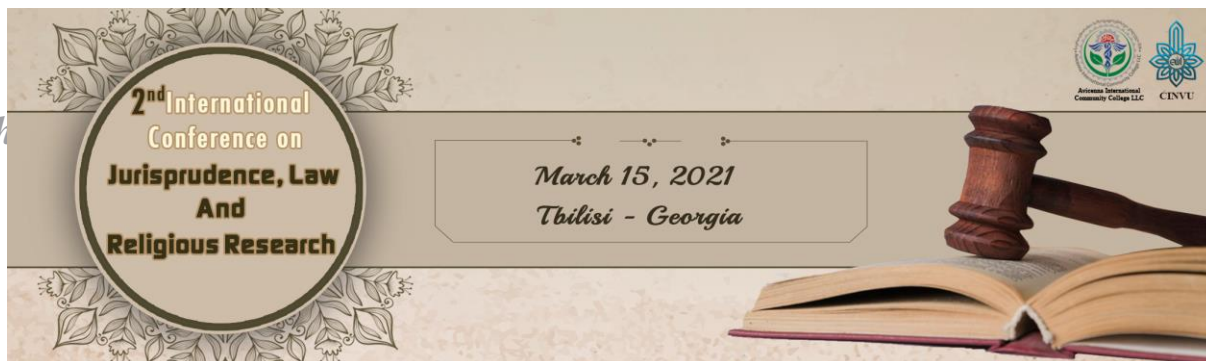
خدا) به خاطر ساعتی تکبر نابود ساخت، چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان گناه را مرتکب شود، اما سالم بماند؟ (نهج البلاغه، خطبه قاصعه: خطبه ۱۹۲).

همان گونه که در این سخنان گهر بار مشهود است، تکبر ابلیس، و عدم سجده او در برابر انسان موجب شد تا برای همواره مطرود خداوند گردد. خداوند اینگون ایمان ابلیس را به خود امتحان کرد، اما ابلیس با غرور و تکبر خود، از فرمان الهی سرپیچی کرد و آینده اش به تباهی گرایید. در حقیقت، با نگاهی عمیق به این آیه، هر کس که گذشته ابلیس و تکبر او و سرنوشتش را مد نظر قرار دهد، به راحتی می تواند از این تجربه نهایت بهره را ببرد و با آینده نگری خود، مانع از تباهی سرنوشت خود گردد. لذا می توان اینگونه بیان کرد که، تکبر و خودخواهی حتی در لحظات کوتاه، پیامدهای بسیار خطرناکی به همراه دارد و می تواند همچون آتش سوزان، حاصل یک عمر طولانی اعمال صالحه را بسوزاند و خاکستر کند و شقاوت ابدی و عذاب جاویدان را نصیب صاحبش سازد.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق چنین آمده است: «لایدخل الجنة من فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر؛ کسی که در قلبش به اندازه سنگینی دانه خردلی از کبر باشد، هرگز داخل در بهشت نخواهد شد» (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۰).

در حدیثی از امام باقر(ع) می خوانیم: «عجبا للمختال الفخور و انما خلق من نطفة ثم يعود جيفة و هو فیما بین ذلک لایدری ما یصنع به؛ از متکبر فخر فروش در شگفتم. او در آغاز از نطفه بی ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند» (بحار الانوار، جلد ۷۰: ۲۲۹).

با نگاهی به این دو حدیث از ائمه معصوم (ع)، متوجه عاقبت شوم افرادی که دچار تکبر و استکبار می شوند، خواهیم شد. اگر هر انسان کمی با خود اندیشه نماید و به آفرینش خود توجه کند، به این مسئله پی می برد که در ابدای آفرینش خود، نطفه ای بی ارزش بیش نبوده و با جانی که در او دمیده شده، پای به این جهان هستی نهاده است. در این مسیر چند صباحی زندگی خواهد کرد، چه با کبر و غرور و استکبار، چه با راستی و درستی، نیکویی و اخلاق حسنه. چند صباحی مهمان این جهان جهاد بود و پس از نهایت عمرش، به دیار باقی خواهد شتافت. در این مسیر دنیوی، برای اینکه بینشی بهتر به گذر عمر داشته باشیم، بهتر است که هم اکنون با پوشیدن لباس و کفش های خود، به بیمارستان نزدیک محل زندگی مان گذری بیندازیم؛ با مشاهده برخی بیماران که در اثر سانحه و یا بیماری خاصی به خود می نالند، و یا جان خود را از دست داده اند، بهتر گذر زمان و عمر خود را حس می کنیم و به این نتیجه می رسیم که در نهایت، هر فرد پس از زمانی محدود که دنیا است، روحش از تن جدا خواهد شد و به عالم ملکوت خواهد پیوست. پس چه خوب است که با مشاهده همچنین مکان هایی و یا مطالعه زندگی و سرنوشت گذشتان، تکبر و غرور و استکبار را کنار گذاشته و به اعمال حسنه روی آوریم. آری اینگونه می توانیم سرنوشت خود را به صورت احسن رقم بزنیم.



تجاوز نمایی [به این صورت که] به مردم نگاه کنی، اما آبروی هیچ کسی را مانند آبروی خود [مهم] ندانی و خون او را مانند خون خود [دارای ارزش] ندانی [و همه چیز خود را برتر بدانی] (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸، ح ۱۶: ۱۸۶ - ری شهری، دارالحدیث، ح ۵۳۸۹: ۴۴۵)

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نظرش این است که بر دیگری برتری دارد، جزء مستکبرین است.» حفص بن غیاث عرض کرد: همانا خود را برتر می دانم به این جهت که مبتلا به گناه نشدم، زمانی که می بینم دیگری مرتکب معصیت شده است. حضرت فرمود: «هیئات. خیلی دور است که خود را در این حال [نیز] برتر بدانی؛ چرا که ممکن است شخص عاصی مورد غفران قرار گیرد، اما تو را خداوند برای حساب رسی نگه دارد. آیا قصه ساحران فرعون [که خداوند آنها را بخشید] را نخوانده ای؟» (الکافی، کلینی، ج ۸، ح ۹۸، ۱۲۸ - منتخب میزان الحکمه: ۴۳۵)

هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکبختی است و این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

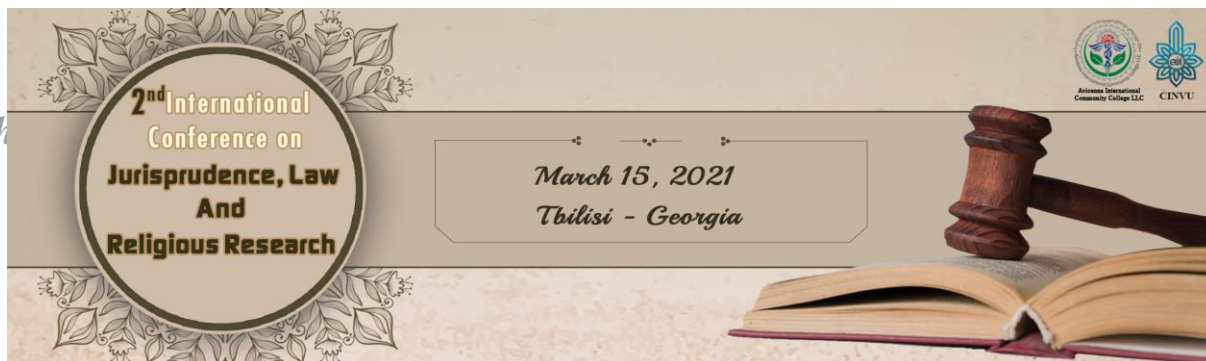
بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی و فساد است.

در مراجعه به قرآن و آیات ۳۴ و ۳۵ سوره فصلت، می توان دریافت که، خداوند طریقه بسیار تاثیر گذاری را برای پایان دادن به کینه توزی ها و عداوت ها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرت ها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: (با نیکي، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند)؛ «ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ آما حَمِيمٌ».

سپس می افزاید: این کار، کار همه کس نیست، و این بزرگواری و سعه صدر، از هر کس بر نمی آید، (تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و [تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که] بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند.)؛ «وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا دُوحًا عَظِيمًا».

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام خود فرو می برد و خاکستر می کند. حال اگر با روش بالا (دفع بدی با نیکي) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد. اما همان گونه که قرآن می گوید، این کار، کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد. بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن وسیع تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد. بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکي) شرایط و حدود و استثناهایی دارد.

در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر



متخلّق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفق است، و چگونه دل‌های رمیده را در اطراف خود جمع و متحد می‌سازد، اتّحادی که مایه پیشرفت و تکامل جوامع است. می‌فرماید:

(از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی. و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن چرا که خدا متوکلان را دوست دارد.)؛ «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَكَوْنَتْ فُظًّا غَلِيظًا الْقَلْبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».

این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریت و جلب و جذب دل‌ها و وحدت صفوف و پیروزی و موفقیت جامعه نشان می‌دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی‌شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادی انسانها نیز دارد.

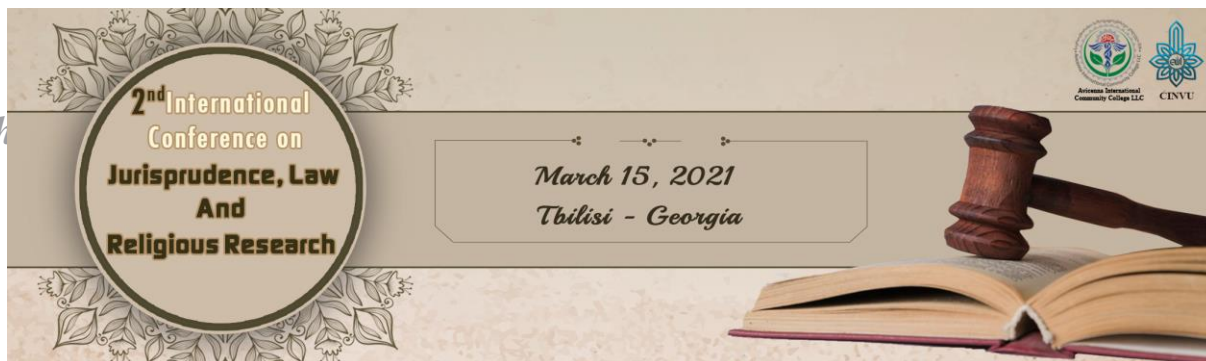
دستورات سه گانه ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است. چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می‌گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیت و ارزش وجودی انسانها می‌شود.

با مراجعه به آیه ۳۴ سوره سبأ، در می‌یابیم که این آیه آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می‌دهد که همواره و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می‌فرماید: (ما در هیچ شهر و دیاری پیامبران انداز کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم.)؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ».

سپس می‌افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که (گفتند اموال و اولاد ما [از شما] بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد)؛ «قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ».

این خلق و خوی زشت سبب می‌شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند؛ مردان حق را بکشند، و صدای حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه‌ها پاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می‌شود. عجب این که روحیه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می‌شد که از نظر تفکر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در درگاه الهی بپندارند که اگر ما مقرب درگاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی‌داد. و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می‌کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می‌ریزد و معیار قرب درگاه الهی را ایمان و عمل صالح می‌داند. نه تنها مشرکان ثروتمند قریش، که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند.

افرادی که می‌خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لاقلاً



باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مرتبط با تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند. آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی گردد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۴۵).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاتُرًا وَ تَفَاخُرًا وَ لَا يَطْلُبُ عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا فَهَذَا أَوْلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» - هدف اصلی از زندگی دنیا را تکاثر و تفاخر و عزت از مردم طلب مکن و استکبار نداشته باش و زندگی (و روزها و شب‌های این دنیا) را بیهوده و عبث مگذران و این اولین درجه تقواست». به طوری که هر انسان متقی باید آن را داشته باشد).

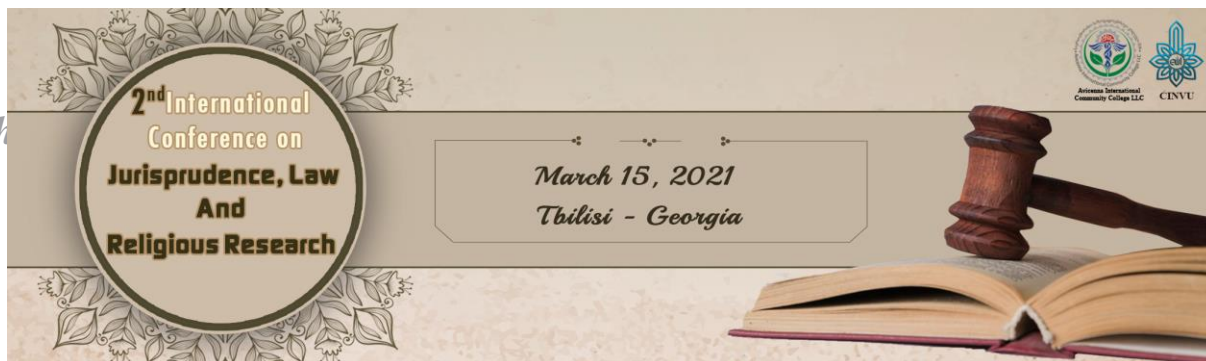
چنانچه خداوند در آیه ۲۸ سوره قصص می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» - ماسرای آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند، مخصوص می‌گردانم و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است (قصص / ۲۸)».

این آیه به منزله قطعنامه داستان قارون است که هر گونه ثروت‌اندوزی و برتری‌جویی، مایه‌ی هلاکت در دنیا و شقاوت در آخرت می‌شود. و حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «این آیه درباره اهل تواضع از حکام و ولات و اهل قدرت و توانائی نازل گردیده است (تفسیر کشف الاسرار از عامه). آن حضرت، این آیه را برای تاجران بازار تلاوت می‌فرمود. پیام‌هایی که از این آیه حاصل می‌شود:

سرای آخرت بسیار عظیم است و هرگونه برتری‌طلبی، ممنوع است (لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا) و منشأ فساد، برتری‌جویی است (لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا ... وَ لَا فَسَادًا). با این وجود، از عبارت «لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا ... وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بر می‌آید که پرهیزکار کسی است که اراده‌ی تفاخر و برتری بر دیگران ندارد.

قرآن کریم در آیه ۲۶ سوره ص خطاب به حضرت داوود (ع) می‌فرماید: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَاتَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» - رای داوود. ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند (ص / ۲۶)».

در این آیه، خداوند حضرت داوود را به رعایت اصول اخلاقی دعوت می‌کند و این نکته را یاد آوری می‌کند که پیروی از هوای نفس و گمراهی از مسیر حق، موجب سرنوشتی شوم و فرجامی همراه با عذابی سخت خواهد شد.



خداوند در آیه ۲۸ سوره ص می فرماید:

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ - آیا ما آنان را که ایمان آورده و به اعمال نیکو پرداختند مانند مردم (بی ایمان) مفسد در زمین قرار می دهیم؟ یا مردمان با تقوا و خداترس را مانند فاسقان بدکار قرار می دهیم (و مانند آنان) جزا خواهیم داد (ص / ۲۸)».

از توجه به این آیه می توان دریافت، کسانی که به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام می دهند و اخلاق حسنه دارند، قطعاً سرنوشت و فرجامی نیکو خواهند داشت؛ در حالی که فرجام شومی در انتظار فاسقانی است که گرفتار تکبر و غرور و استکبار می شوند؛ همچنین فرجام کافران نیز، آتش دوزخ است. در حقیقت این گروه از مردمان، با اعمال ناپسند خود، مسیری را طی می کنند که فرجامی ناخوشایند خواهد داشت؛ مطابق آیه ۵۸ سوره زمر، این گروه از افراد پس از مرگ، و با مشاهده کارنامه اعمال خود و عذاب متعاقب با آن، نادم و پشیمان گشته و از خداوند متعال طلب می کنند که آنها را به دنیا بازگرداند و فرصتی در اختیارشان قرار دهد تا بتواند جبران مافات کند. اما چه سود که دیگر دیر است. بنابراین، چه خوب است که انسان در دنیا گرایشات، تمایلات، اهداف و اعمال خود را به گونه ای در نظر بگیرد که از کرده اش پشیمان نشود و سرنوشت و فرجام نیکی داشته باشد.

یکی دیگر از آیات قرآنی در موضوع اخلاق، آیه ۳۰ سوره نور می باشد که خداوند خطاب به پیامبر (ص) می فرماید:

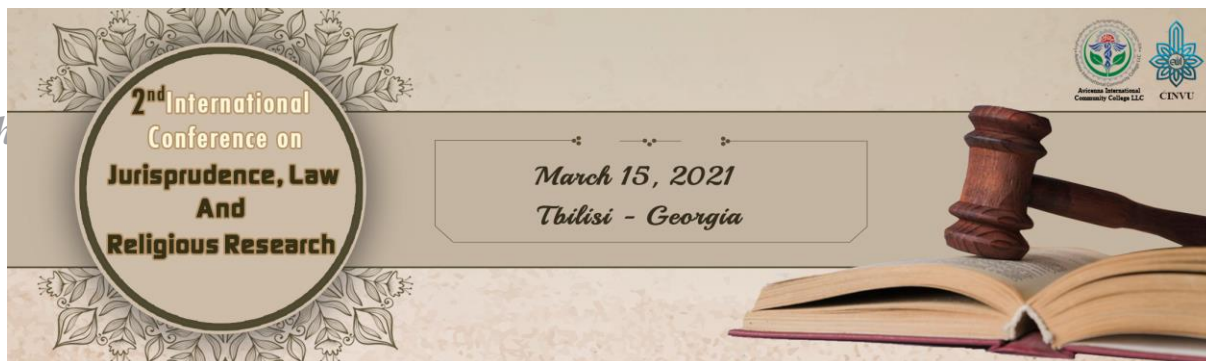
«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكُمْ أَوْ كَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می دهند، آگاه است.»
پیامهایی که از این آیه حاصل می شود به شرح زیر است.

گناه یکی از آثار تکبر و غرور افراد می باشد و ایمان عاملی است که مانع گناه می شود. لازمه ای ایمان، حفظ نگاه از حرام است و برای داشتن ایمان، باید جاذبه های غریزی را کنترل کرد. در حقیقت، گناه را از سرچشمه جلوگیری کنیم و تقوا را از چشم شروع کنیم و می توان گفت که چشم پاک، مقدمه ای پاکدامنی است. پاکدامنی، برای مردان نیز لازم است. در واقع، همواره در محضر خدا هستیم و در محضر خدا معصیت نکنیم.

خداوند در آیه ۸۷ سوره بقره می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ - و همانا ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و از پس او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم (معجزات و) دلایل روشن بخشیدیم و او را با روح القدس، تأیید و یاری نمودیم. پس چرا هرگاه پیامبری چیزی (از احکام و دستورات) بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر ورزیدید. (و به جای ایمان آوردن به او) جمعی را تکذیب و جمعی را به قتل رساندید؟ (بقره / ۸۷)»



در این آیه، استکبرتم استفاده شده است؛ و استکبار آن است که کسی اظهار بزرگی و برتری کند با آنکه اهلش نیست، اصل آن کبر به معنی بزرگی قدر است (قرشی، تفسیر احسن الحدیث).

این آیه از استمرار لطف خداوند برای هدایت مردم سخن می‌گوید که پس از موسی علیه السلام پیامبرانی چون داوود، سلیمان، یوشع، زکریا و یحیی - علیهم السلام آمدند و بعد از آن بزرگواران، خداوند حضرت عیسی علیه السلام را با دلایل روشن فرستاد. یاری و تأیید می‌شد، اما بنی اسرائیل راه استکبار و گردنکشی را پیش گرفتند و بجای پذیرش هدایت الهی، به تکذیب و قتل انبیا دست زدند. نقل تاریخ انبیا، یک نوع تسلی برای پیامبر اسلام و مؤمنان است که تحمل رنجها برای آنان آسان شود.

پیام‌هایی که از این آیه با توجه به تفسیر نور استخراج می‌شود، بدین صورت است که: تعلیم و تربیت، تعطیل بردار نیست و رسالت پیامبران یکی پس از دیگری، نشانه‌ی جریان هدایت در طول تاریخ است. فرشتگان، به اولیای خدا یاری می‌رسانند و انبیا نیز باید به سراغ مردم بروند. در واقع، هدایت، با هوا و هوس سازگار نیست و کسی که تسلیم حق نباشد، مستکبر است (لا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ). با توجه به این آیه همچنین می‌توان به این نتیجه رسید که هوا پرستی، انسان را تا پیامبرکشی پیش می‌برد و انبیا نیز برای تحقق اهداف خویش، تا پای جان مقاومت می‌کردند.

در حدیثی می‌خوانیم: «تمام چشم‌ها در قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از ترس خدا بگرید، چشمی که از گناه بسته شود و چشمی که در راه خدا بیدار بماند (تفسیر کنز الدقائق).»

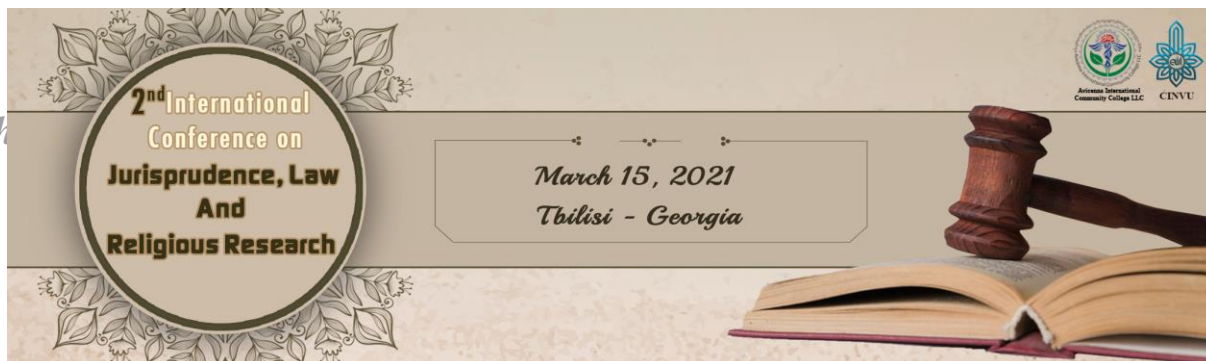
از این حدیث می‌توان دریافت که، کسانی که در دنیا نگاه خود را از گناه نگه دارند، فرجام شایسته‌ای نصیب آنها می‌شود و کسانی که در دنیا گرفتار کبر و غرور و استکبار شدند و خداوند را فراموش کردند و با زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی، به چشم چرانی، بی‌عفتی و پیروی از هوای نفس مشغول شدند، فرجامی شوم و متناسب با اعمال شان نصیب آنها می‌گردد.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم:

«انما بعثت لانتهم مکارم الاخلاق - من تنها برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده‌ام (متقی هندی، ۱۴۰۹ ق، ح ۵۲۱۷۵، ج ۳: ۱۶).»

از این سخن گران قدر از پیامبر (ص) می‌توانیم این گونه برداشت کنیم که فضائل اخلاقی از اهمیت فراوانی برخوردار است و قطع به یقین، هر فردی که به آنها دست یابد، سرنوشت خوبی خواهد داشت.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (ع) می‌خوانیم که فرمود: «لو کنا لانرجو جنه و لانخشی نارا ولا ثوابا ولا عقابا لکان ینبغی لنا ان نطالب بمکارم الاخلاق فانها مما تدل علی سبیل النجاح - اگر ما امید و ایمانی به بهشت و ترس و وحشتی از



دوزخ، و انتظار ثواب و عقابی نمی داشتیم، شایسته بود به سراغ فضائل اخلاقی برویم، چرا که آنها راهنمای نجات و پیروزی و موفقیت هستند (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۲: ۲۸۳).

این حدیث بخوبی نشان می‌دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی‌یابد (خارستانی، ۱۳۹۲: ۱۶۶). انسان به وسیله اخلاق اسلامی است که در نشأه آخرت به کمال نهایی خویش رسیده، و در نشأه دنیوی نیز به یک زندگی وارسته از همه قید و بندهای خواسته‌های نفسانی دست می‌یابد (طاهری، ۱۳۷۰: ۱۲).

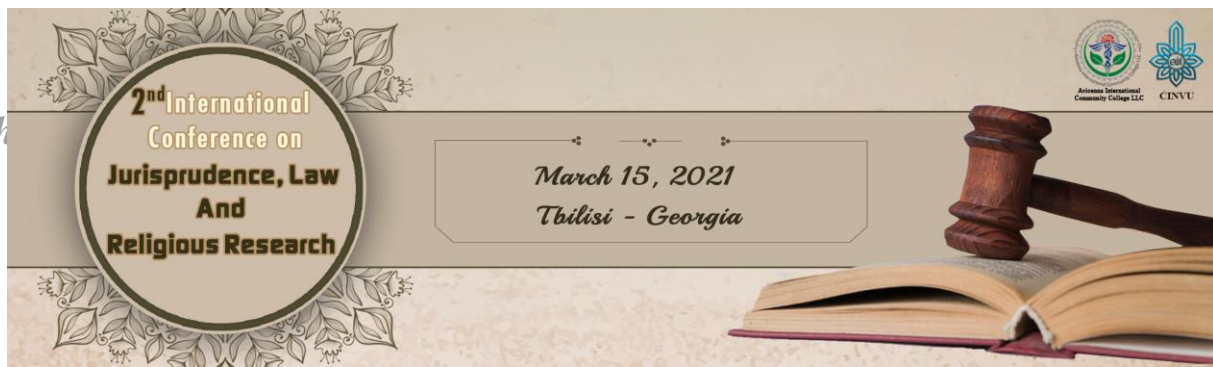
انسان باید از ابتدا سعی کنند با تحصیل علم و بصیرت و سعی و تلاش در جهت خالص گردانیدن نیت و عمل خود و متابعت کامل از موازین شرعی، زیربنای محکمی برای حرکت خود پی‌ریزی کنند و هرگز فریب حالات روحی زودگذر را نخورند، بلکه با حوصله و پشتکار به شناخت سرمایه معنوی خود از ایمان و اخلاص و علائق و امیال و صفات گوناگون پردازند و سپس کمر همت بر میان بندند و به جبران کمبودها و تقویت ضعف‌ها و از بین بردن نارسائی‌ها پردازند. اگر در ایمان خود خللی می‌یابند، به تقویت و تحکیم آن پردازند و شک‌ها و تزلزل‌ها را تبدیل به یقین کنند تا در مراحل بعدی گرفتار انواع تردیدها و سستی‌ها نشوند. واگر در حالات روحی خود از نظر صفات مذموم اختلالاتی مشاهده می‌کنند، با یک برنامه جدی همراه با توکل به خدا به اصلاح آنها همت گمارند و چه بسا همین اصلاح حالات و صفات، خود سالها به طول انجامد؛ و یا اگر در معلومات خود نسبت به وظایف و تکالیف و مسائل تربیتی و معنوی و آنچه در این مسیر دانستنش لازم و ضروری است، ضعفی می‌یابند باید با تلاش‌های پیگیر به تحصیل علوم و معارف پردازند و بینش خود را تقویت نمایند و بدانند که این مسیر راهی نیست که با انواع جهل‌ها و نا آگاهی‌ها بتوان آن را طی کرد و به مقصد رسید (سادات، ۱۳۶۷: ۲۷۶).

«سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ - به زودی کسانی را که بناحق در زمین تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود منصرف می‌سازم، (به گونه‌ای که) اگر هر نشانه‌ای (از قدرت ما را) ببینند، ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد را ببینند، آن را بر نمی‌گزینند و اگر راه انحراف را ببینند، آن را راه خود گیرند. این بدان جهت است که آنان آیات ما را تکذیب کردند و همواره از آنها غافل بودند (اعراف / ۱۴۶)».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هنگامی که دنیا در نظر مسلمانان جلوه کند، هیبت اسلام از آنان جدا می‌شود و زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، از برکت وحی محروم می‌شوند. «و اذا ترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر حرمت برکة الوحی» (قرائتی، ۱۳۷۴، جلد ۳: ۱۷۳).

مطابق تفسیری که در نور بر این آیه شده است، می‌توان مواردی را دریافت کرد:

۱- متکبران، بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می‌شوند (سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ).



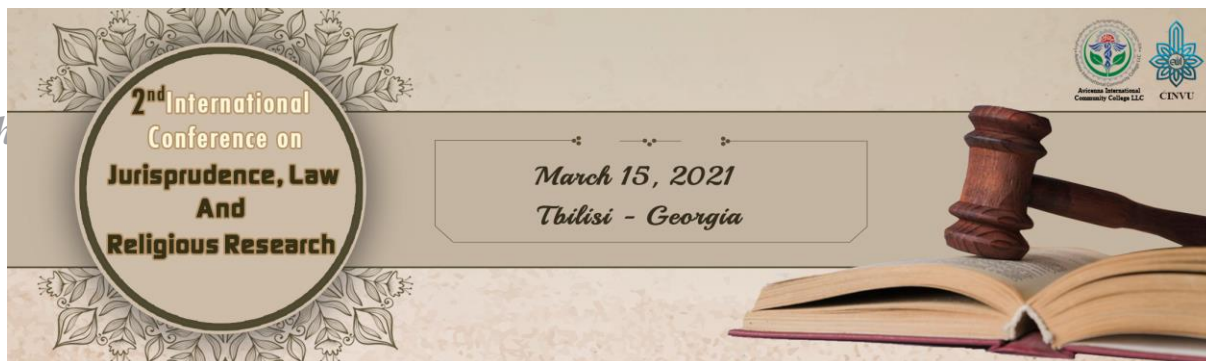
- ۲- خداوند، بی جهت لطف خود را از کسی بر نمی گرداند، بلکه این نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است (سَأَصْرِفُ ... يَتَكَبَّرُونَ)
- ۳- تکبر انسان، برخاسته از تصورات موهوم اوست (يَتَكَبَّرُونَ ... بِغَيْرِ الْحَقِّ).
- ۴- تکبر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زینده نیست (يَتَكَبَّرُونَ ... بِغَيْرِ الْحَقِّ).
- ۵- تکبر، اگر ادامه یابد، آیات متعدّد نیز انسان را هدایت نمی کند (يَتَكَبَّرُونَ ... كُلَّ آيَةٍ).
- ۶- انسان درانتخاب هدایت و گمراهی آزاد است (لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ... يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا).
- ۷- استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ).

آیات و روایات اسلامی در ضمن بالا بردن سطح ایمان و درجه تعبد در انسان، و معتقد ساختن او به غیب و معاد، از طرفی او را مسئول اعمال و رفتار خویش می‌داند و سعادت و خوشبختی و یا بدبختی و بیچارگی در دنیا و آخرت را معلول رفتارهای خود انسان می‌داند.

از مشخصات و ویژگی‌های انسان‌های متواضع و با ایمان، حدود ۱۰ شاخصه و صفت وجود دارد. اول ایمان به خدا، عشق به خدا، یاد دائم خدا، ترس از خدا، دوم روشن شدن تمامی زوایای زندگی به نور علم و دانش، سوم صداقت، راستی و یکرنگی در عقیده، عمل و گفتار، چهارم یقین و آگاهی صددرصد به راه و هدف، پنجم تقوا یعنی مراقبت از فکر، روح و عمل، ششم فداکاری، ایثار، دفاع از مکتب و وطن، هفتم خدمت به انسان‌ها به ویژه انسان‌های محروم، هشتم آزادی از اسارت تمایلات نفسانی، عقاید خرافی و سلطه‌پذیری ستمگران، نهم معروف‌گستری و منکرزدایی، دهم عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی است. این ۱۰ شاخصه در هر کس که باشد در جبهه ایمان است و در هر کس که نباشد در جبهه ایمان نخواهد بود (فرزانه، ۱۳۹۸: ۱).

در مقابل انسان‌های متواضع و با ایمان، انسان‌های متکبر، مغرور و مستکبر قرار دارد. از ویژگی‌های مستکبران می‌توان به ۱۲ مورد اشاره کرد. اول پشت کردن به یاد خدا و معنویت، دوم عشق به انبوه و ذخیره کردن ثروت، سوم لذت‌طلبی و تن‌پروری، چهارم عیاشی و شهوت‌رانی، پنجم غفلت از معاد و آخرت، ششم قدرت‌طلبی و تجاوز به حقوق دیگران، هفتم جاه‌طلبی، هشتم حق‌ستیزی و خصومت با جبهه ایمان، نهم اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی، دهم عدم احساس مسئولیت، یازدهم تکبر و خودبزرگ‌بینی و دوازدهم جهل و نادانی و داشتن زندگی جاهلی؛ تمامی این موارد از خصوصیات جبهه کفر و استکبار است و این خصوصیات در هر کس باشد، در جبهه کفر قرار دارد. (فرزانه، ۱۳۹۸: ۱)

با تفکر در این موارد می‌توان اینگونه گفت که کسانی که در جبهه ایمان گام بردارند و در اعمال خود، خدای متعال را در نظر بگیرند و اعمال نیکو انجام دهند، در آن صورت پاداشی که خداوند به آنها وعده داده تحقق می‌یابد و فرجام آنها



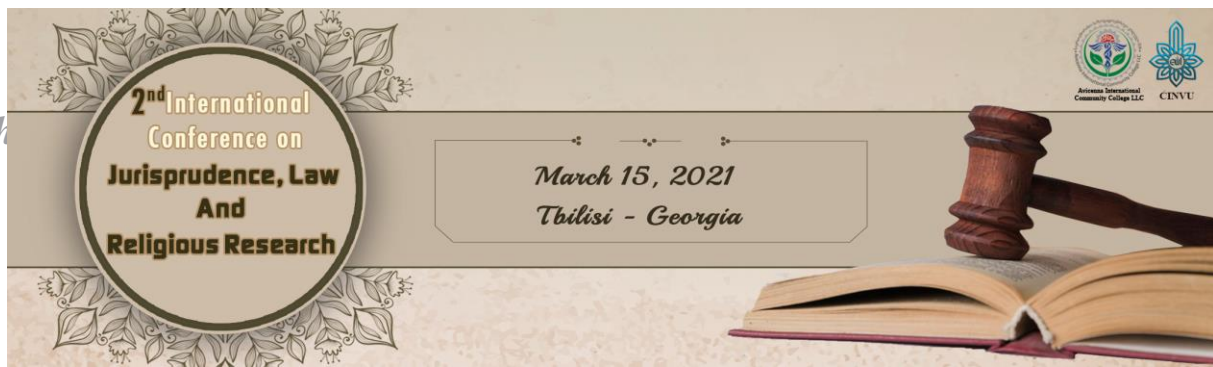
فرجامی نیکو می‌باشد؛ در حالی که اگر افراد در جبهه استکبار قرار بگیرند و اعمال خود را از روی تکبر و غرور و بر پایه منافع دنیوی انجام دهند، آنگاه فرجامی که خداوند به آنها وعده داده، فرجامی شوم و دردناک است. بنابراین، این خود انسان‌ها هستند که سرنوشت خود را تعیین می‌کنند و اگر به قرآن و عترت عمل کنند، آگاه فرجام نیکو در انتظار آنها خواهد بود.

بحث و نتیجه‌گیری

صفات نیکو و بد در قرآن کریم و روایات معصومین علیه السلام به وفور دیده می‌شود؛ با این وجود، در این پژوهش، استکبار و آثار آن را در سرنوشت فردی انسان از نگاه آیات و روایات مورد بررسی و تبیین قرار دادیم. معنای استکبار، همان خودبزرگی بینی و برتری طلبی می‌باشد. همان گونه که طی این پژوهش اشاره کردیم، استکبار، واژه‌ای است که در قرآن کریم به وفور استفاده شده و در مورد امثال فرعون و گروه‌های بدخواه و معارض حق و حقیقت استفاده شده است. این صفت، از گذشته تا کنون وجود دارد و استکبار خوانده می‌شود. استخوان بندی استکبار در تمامی دوران‌ها یکی است؛ با این وجود، شیوه‌ها و خصوصیت‌ها و روش‌ها در هر زمانی فرق می‌کند. از مهمترین ویژگی‌های استکبار، می‌توان به خود برتر بینی، حق ناپذیری، فریب کاری و رفتار ستیزه جو، اختلاف انگیزی، و غیره اشاره کرد. همان گونه که دانستیم، استکبار یک رذیلت اخلاقی است و شیطان به عنوان اولین متکبر، شناخته شده است؛ به همین دلیل، مطرود خداوند است. در حقیقت، تکبر و استکبار، ام المفسد و مادر تمام رذایل اخلاقی به شمار می‌رود و ریشه تمام بدبختی‌ها و صفات زشت هر فرد است. آیات فراوانی نیز در قرآن به این مورد پرداخته اند که در این پژوهش، به آن پرداخته شد. ما نیز طی این پژوهش، به شناخت استکبار از لحاظ فردی پرداختیم و با استکبار فردی و آثار ناشی از آن آشنا شدیم و تأثیرات آن را در سرنوشت فردی انسان مطالعه نمودیم و به عبارتی، به آثار استکبار در سرنوشت معرفتی، بینشی و اخلاقی انسان پرداختیم و به این نتایج رسیدیم که:

می‌دانیم که سرنوشت افراد متکبر، بر خلاف افراد متواضع و با ایمان، شوم می‌باشد. انسان مستکبر، باورها و عقاید و اعتقادات خود را برتر می‌پندارد و با کبر و غرور بی‌جای خود، مسیر حق و حقیقت را از یاد می‌برد؛ در نتیجه، فرد مستکبر، به گمراهی گراییده و سرنوشت وی به سمت تباهی خواهد رفت.

انسانی که از بینش عمیقی برخوردار است، دائم در حال مطالعه کتاب و سرگذشت افراد و اقوام گذشتگان می‌باشد و با مطالعه سرگذشت و سرنوشت آن‌ها، این سرنوشت رفته را چه خوب و چه بد، سرلوحه زندگی آتی خود در نظر می‌گیرد. توجه و دقت در زندگی گذشتگان، این مسئله را به افراد یاد می‌دهد که سرنوشت انسان‌های متکبر و مغرور، چیزی جز تباهی و آتش جهنم نیست؛ چرا که این انسان‌ها که تمام عمرشان را به کفر، شرک، بی‌ایمانی، فساد و امثال این‌ها سپری کرده‌اند، و سرنوشت افرادی که همواره خداوند را ناظر بر اعمال و رفتار خود قرار می‌دادند، زندگی



اخروی شیرین، بهشتی و همراه با آرامش بوده است. بنابراین، کسانی که با بیش خود، عواقب اعمال خود را می‌سنجند و سرنوشت آینده خود را پیش بینی می‌کنند، قطع به یقین این افراد، با عمل به حق و حقیقت، و قدم نهادن در راه راستی و درستی، سرنوشت شیرین و قابل قبولی را برای خود به ارمغان خواهند آورد.

همچنین فردی که در جبهه ایمان قدم می‌نهد و در کردار خود، خدا را ناظر بر اعمالش می‌بیند و کارهای نیک انجام دهد، آنگاه پاداشی که خداوند به او وعده داده، تحقق می‌یابد و پایانی نیکو نصیب وی خواهد شد؛ اما در صورتی که فرد در جبهه استکبار باشد و خشت خشت کردار خود را بر روی تکبر و غرور و بر پایه منافع دنیوی بنا کند، در آن صورت پایانی که خدای متعال به او وعده داده، فرجامی شوم و دردناک نصیب وی خواهد شد. لذا می‌توان گفت که، این خود انسان‌ها هستند که سرنوشت دنیوی و اخروی خود را تعیین می‌کنند و اگر به قرآن و عترت عمل کنند، یقیناً فرجام نیکو در انتظار آنها خواهد بود.

- منابع:

قرآن کریم

نهج البلاغه

. مکارم شیرازی. ناصر، ۱۳۷۷، اخلاق در قرآن، ج ۱ و ج ۲، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول، قم.

ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۳۷۵ (چ ۴)، لسان العرب، ج ۵، نشر دار بیروت، بیروت.

حاجی زاده. علیرضا، دارینی. محمود، ۱۳۸۷، استکبار جهانی و شیطان بزرگ از دیدگاه امام خمینی (س) - تبیان آثار موضوعی (دفتر سی و یکم)، تدوین، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران.

حاجی صادقی. عبدالله، ۱۳۸۳، انسان کامل در اندیشه مطهری، فصلنامه قیاسات، شماره ۳۰ و ۳۱.

خاتمی. سید محمد، ۱۳۵۴، مطبوعات ایران ۱۳۴۳ - ۱۳۵۳، تألیف، مسعود برزین، نشر بهجت، تهران.

خارستانی. اسماعیل، سیفی. فاطمه، منافی شرف آباد. کاظم، ۱۳۹۲، نقش اخلاق اسلامی در رساندن انسان به کمال، فصلنامه اخلاق و حیانی، سال اول، شماره ۴.

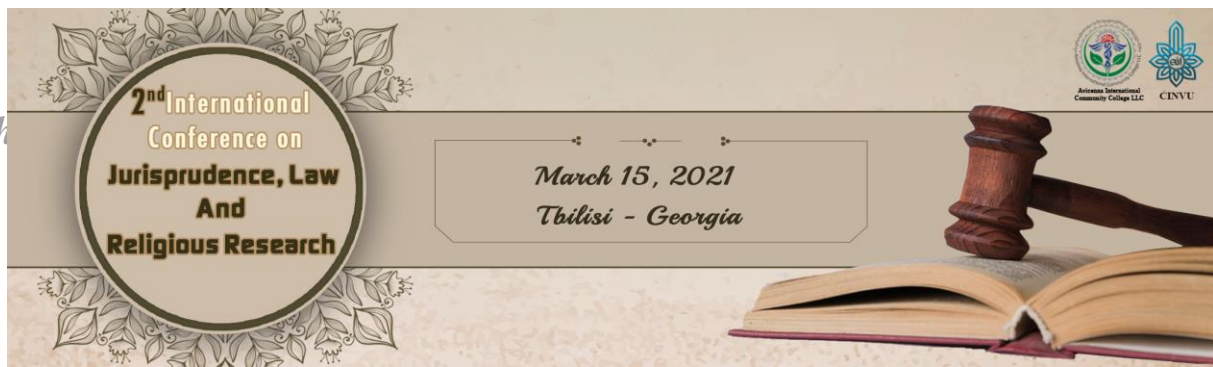
خدایوچم. حسین، غزالی. محمد بن محمد، ۱۳۹۰، احیاء العلوم الدین، ج ۳، ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۷.

خمینی. روح الله، ۱۳۷۱، چهل حدیث، نشر آثار امام خمینی (ره)، چ اول، قم.

خمینی. روح اله، ۱۳۲۱ (نشر ۱۳۷۸)، آداب الصلاة، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهران.

رسولی محلاتی. سید هاشم، ۱۳۹۲، ترجمه غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

سادات. محمدعلی، ۱۳۶۷، اخلاق از دیدگاه قرآن و سنت، انتشارات سمت، تهران.



- طاهری. حبیب اله، ۱۳۷۰، درس‌هایی از اخلاق اسلامی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- طریحی. فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، نشر مکتب مرتضوی، تهران.
- عفتی. قدرت اله، ۱۳۸۹، استکبار از دیدگاه امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- علامه طباطبایی. سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ه.ق.، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ج ۱۷ و ج ۱۹، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۳۷۴، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.
- علامه طباطبایی. سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ه.ق.، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۳۷۴، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.
- فجرى. محمد مهدى، ۱۳۸۶، قوانین و اصول حاکم بر ارضای غرایز، فصلنامه مبلغان، شماره ۹۰.
- فرزانه. محمد باقر، ۱۳۹۸، خوی و اخلاق استکبار در قرآن یکی است، سایت اینترنتی خبرگزاری بین المللی قرآن، کد خبر: ۳۸۰۰۹۹۸.
- قرائتی. محسن، ۱۳۷۴، تفسیر نور، ج ۳، ج ۱۰.
- قرشی. سید علی اکبر، ۱۳۷۸، تفسیر احسن الحدیث، ج ۸، بنیاد بعثت، تهران.
- کلانتری. ابراهیم، ۱۳۹۰، موانع تفکر صحیح از دیدگاه قرآن کریم، فصلنامه معرفت، شماره ۱۶۴.
- کلینی. محمد بن یعقوب، کافی، ج ۲، ج ۸.
- مصباح یزدی. محمد تقی، ۱۳۹۳، راه و راهنماشناسی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم.
- مصطفوی. شیخ حسن، ۱۳۸۵، التحقیق فی کلمات القرآن، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، تهران.
- مطهری. علی، ۱۳۸۳، نگاهی به اندیشه های استاد مطهری در فلسفه تاریخ، مجله قیاسات، شماره ۳۰ و ۳۱.
- مطهری. مرتضی، ۱۳۶۷، انسان کامل، انتشارات صدرا، چ ۱.
- مظاهری سیف. حمیدرضا، ۱۳۸۵، حیات طیبه از دیدگاه قرآن کریم، ماهنامه معرفت، شماره ۱۰۹.